

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

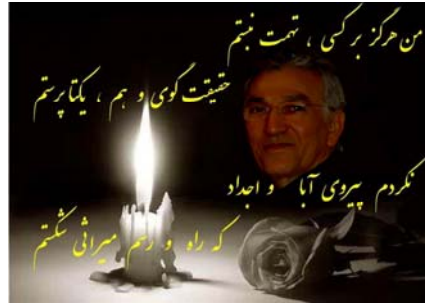
afgazad@gmail.com

Litaray-Cultural

ادبی-فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۶ جولای ۲۰۲۱



## صیادِ هوس

روزی که دلت به دام من رام افتاد  
از مکر تو ام، شکایتی می نکنم  
ما را به طناب و پای و اوهام چکار  
از سهم کسی چشک، چشیدن به حلال  
گرمی نگاه و نرمی تار و متار  
بیچاره رقیب، تا طلبگار شدی  
با مال و منال و ثروت و زیور و زر  
حالا که به بزم این و آن، فخر کنی  
با عشوه و با کرشمه و ناز و ادا  
حاجی به طواف کعبه، گر دید ترا  
مستی جهان عجب، به سستی دیدم  
در سنگر بیوفائی و دلشکنی  
دیشب که ترا بخواب دیدم صنما!  
بر هیکل و پیکر تو واجب آمد  
از سیب و حوا و آدم نار و بهشت  
لغزید به ناگه، پای انصاف مرا  
ناکرده حواله، سنگی بر نخل تننت

تیر نگهت، به قابم الزام افتاد  
بس نقدِ دلم به نام تو وام افتاد  
تار و نخ ارتباط، گر خام افتاد  
شهد و شکر و شراب، در کام افتاد  
خنجر به جگر، به سینه صمصام افتاد  
از لطف تو خواستگار ناکام افتاد  
پاسخ نشنیده سخت، سرسام افتاد  
خواهم ز خدا که می نه بد نام افتاد  
صیادِ هوس، ز مکر در دام افتاد  
الحق، ز تنش بساطِ احرام افتاد  
بیمانه شکست و ساغر و جام افتاد  
جانانه به لعن و طعن و دشنام افتاد  
چشم طلبم به زیب اندام افتاد  
صد بار طواف و سجده الهام افتاد  
چون قصه، به شکل دیگر انجام افتاد  
تا دستِ هوس به چیدن اقدام افتاد  
بی دانه اناری، دستم انعام افتاد

زان لطف و سخاوت تو شرمنده شده      چون نمله گگی به چنگِ ضرغام افتاد  
از بس ز حرارتِ تنّت، آب شدم      میل و هوس و هوای حمام افتاد  
حالا که گپ و سخن به حمام کشید      " نعمت " به یکی دو نقطه، اتمام افتاد

## ( ۱ ) صیادِ هوس

روزی که دلت به دام من رام افتاد  
تیرِ گهت ، به قلبم الزام افتاد  
از مکر تو ام ، شکایتی می کنم  
بس نقدِ دلم به نام تو وام افتاد  
ما را به طناب و پای و اوهام چکار  
تار و نخ ارتباط ، گر خام افتاد  
از سهم کسی چنگ ، چیدن به حلال  
شهد و شکر و شراب ، در کام افتاد  
گرمی نگاه و ، نرمی تار و مدار  
نخبر به جگر ، به سینه صمصام افتاد  
بیچاره رقیب ، تا طلبکار شدی  
از لطف تو خواستگار ماکام افتاد

با مال و منال و ثروت و زیور و زر  
 ( ۲ )  
 پانخ نشنیده سخت ، سرسام افتاد  
 حالا که به بزم این و آن ، فخر کنی  
 خواهیم ز خدا که می نه بدنام افتاد  
 با عثوه و با کرشمه و ، ناز و ادا  
 صیادِ هوس ، ز مکر در دام افتاد  
 حاجی به طواف کعبه ، گر دید ترا  
 الحق ، ز تنش بساطِ احرام افتاد  
 مستی جهان عجب ، به سُستی دیدم  
 پیمانۀ شگفت و ساغر و جام افتاد  
 در سنکرِ پوفایی و ، دلکنی  
 جانان به لعن و طعن و دشنام افتاد  
 دیشب که ترا بخواب دیدم صنما !  
 چشم طلبم به زیب اندام افتاد

بر همیگل و پیکر تو واجب آمد  
 ( ۳ )  
 صدار طواف و سجدہ المصام افتداد  
 از سبب و حوا و آدم و نار و بہشت  
 چون قصہ ، بہ شکل دیگر انجام افتداد  
 لعنید بہ نگاہ ، پای انصاف مرا  
 تادست ہوس بہ چین اقدام افتداد  
 ناکردہ حوالہ ، سنگی بر نخل تبت  
 بی دانہ اناری ، دستم انعام افتداد  
 زان لطف و سخاوت تو شرمندہ شدہ  
 چون نعلہ گلی بہ چنکِ ضرغام افتداد  
 از بس ز حرارت تبت ، آب شدم  
 میل و ہوس و ہوای حمام افتداد  
 حالا کہ کپ و سخن بہ حمام کشید  
 « نعمت » بہ یکی دو نقطہ ، اتمام افتداد